بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 7 بهمن 1397.

خب بحث سر دوران امر بین تعیین و تخییر بود. مرحوم آقای صدر فرموده بودند که بعضی از محققین در تحلیل تخییر شرعی مبنایی دارند که تخییر شرعی بازگشت می کند به تخییر عقلی به معنای اینکه واجب عنوان احدهما است. و گفته بودند بعضی ها می گویند که به لحاظ آن چیزی که به عهده انسان می آید اینجا انحلال حقیقی رخ می دهد چون وجوب احدهما مسلم است در وجوب خصوصیت شک داریم. آقای صدر می فرماید اینجا خلط بین عنوان احدهما و واقعیت احدهما هست. در جایی که وجوب تخییری باشد آن که واجب است عنوان احدهما هست در جایی که وجوب تعیینی باشد یکی از آنها واقعیت های احدهما به عهده انسان هست این طور نیست که بین وجوب تخییری و وجوب تعیینی در آن چیزی که به عهده می آید یک وجه مشترک وجود داشته باشد. این اشکالی است که ایشان مطرح می فرمایند. ما اینجا در مورد تحلیلش بعد صحبت می کنیم یک اشکال ابتدایی داشتیم اینکه اصلا شما اینکه تخییر شرعی را به تخییر عقلی بازگرداندید به این معنا که واجب عنوان احدهما باشد به این شکل مطلب صحیح نیست. کسانی که تخییر شرعی را به تخییر عقلی بر می گردانند عمده شان مرحوم آخوند است که مرحوم آخوند عنوان احدهما را واجب نمی داند آن که واجب می داند جامع ماهوی بین اینها را واجب می داند. ایشان قائل هست که با بیانی که با تمسک به قاعده الواحد و اینها که خود ایشان در بحث واجب تخییری مطرح کرده اند می گویند که جامع بین این دو شیء واجب می شود بنابراین البته آقای صدر می فرماید که ما ممکن است بگوییم لازم نیست حتما جامع باشد عنوان احدهما که یک عنوان انتزاعی است آن هم کافی است بنابراین بحث را رجوع تخییر شرعی را به تخییر عقلی تفسیر کنید به این معنا که واجب عنوان احدهما هست این با واقعیت تطبیق نمی کند. این یک مطلب. آقای هاشمی اینجا در پاورقی یک نکته ای را اشاره می کنند می فرمایند که اینجا چیزی که به عهده انسان می آید عنوان احدهما نیست معنون این عنوان احدهما به عهده می آید. مفهوم بما هو مفهوم به عهده نمی آید محکی این مفهوم به عهده می آید. دو مقدمه می چینند یک مقدمه این هست که آن چیزی که به عهده انسان می آید محکی مفهوم است نه مفهوم بما هو مفهوم. نکته دوم اینکه عنوان احدهما یک عنوان ماهوی نیست یک عنوان رمزی محضه است یک همچین تعبیری می کنند و چون چنین است بنابراین نسبت به محکی عنوان احدهما و محکی واقع احدهما المعین اقل و اکثر است. یعنی در واقع محکی عنوان احدهما هم در ضمن عتق وجود دارد هم در ضمن صوم وجود دارد. در جاهایی که مثلا در صوم و عتق باشد. در هر دو اینها وجود دارد بنابراین ما در جایی که نمی دانیم عتق واجب است یا صوم واجب است در واقع آن محکی عنوان احدهما قدر متیقن می شود. این بازگشت می کند به انحلال حقیقی.

سؤال:

پاسخ: نه عنوان یعنی مفهوم. ما یک مفهوم داریم این مفهوم حاکی از یک مصداق خارجی است. آن عنوان یعنی آن عنوان ذهنی آن معنای ذهنی ای که هست آن عنوان است. ببینید ما در عالم خارج چه داریم یک عتق داریم یک صوم داریم چیز دیگری یک شیء مرددی که این وسط نداریم. و این صوم و این عتق گاهی اوقات دو حالت هم می توانند بگیرند یعنی صوم ممکن است قبل از عتق تحقق داشته باشد ممکن است قبل از عتق تحقق نداشته باشد یعنی ممکن است از قبل از صوم عتق تحقق داشته باشدد ممکن است نداشته باشد.آن چیزی که در عالم خارج است این مصادیق هست که عتق و صوم هست و خود این مصادیق هم با توجه به نسبت به همدیگر اینکه کدامشان زودتر تحقق پیدا کند کدامشان دیرتر تحقق پیدا کند حالت های مختلفی پیدا می کنند. اینکه شما می گویید عنوان احدهما در خارج یک تحققی دارد این یعنی چه؟ آیا غیر از این است که ما در واقع آن چیزی که واجب است اولین وجوبی از صوم و عتق است یعنی صوم و عتق معنای اولین وجود هم یعنی این. یعنی هر یک از صوم اگر عتق قبل از آن تحقق نداشته باشد یا عتق اگر صوم قبل از آن تحقق نداشته باشد یعنی در واقع آن چیزی که مطلوب شارع است آن حصه ای از صوم هست که اولین وجود از این دو تا هست. صومی که اولین وجود هست یعنی صومی که قبلش عتق نیست. اگر عتق را دست بگذاریم عتقی که مطلوب هست یعنی عتقی که قبل از آن صوم نیست. در واقع این بازگشت به دو وجوب مشروط می کند. یعنی اگر صوم نباشد عتق واجب است. اگر عتق نباشد صوم واجب است. ما چیز دیگری این وسط فهمیده نمی شود این مبنا به یک معنا بازگشت می کند به آن مبنای به اصطلاح واجب مشروط و همان اشکال واجب مشروطی که مرحوم آقا ضیاء مطرح کرده است اینجا هم می آید که مانع انحلال حقیقی می شود. یعنی واقعش این است که ببینید حقیقت قضیه این است که این وجوبی که شما دارید اگر واجب واجب تخییری باشد معنای واجب تخییری این است که اگر عتق را انجام ندادید صوم را انجام بده. اگر صوم را انجام ندادید عتق را انجام بده. این دو تا با هم. این معنای واجب تخییری است. ولی واجب تعیینی این نیست که اگر مثلا عتق واجب باشد معنایش این نیست که اگر عتق را انجام ندادی برو صوم را انجام بده. اگر در واقع واجب تخییری یک عنصر زائد در آن وجود دارد آن این است که اگر عتق را انجام ندادی صوم را انجام بده. در حالی که اگر واجب واجب تعیینی باشد اگر عتق را انجام ندادید به صوم کاری ندارد. بنابراین این طور نیست که ما آن وجوب بنا بر وجه تخییریت مسلم باشد. وجوب بنا بر وجه تخییریت هم یک عنصر اختصاصی دارد یک عنصر الزامی اختصاصی دارد که بر وجه تعیینیت آن عنصر وجود دارد همان اشکالی که مرحوم آقا ضیا مطرح می کردند علم اجمالی ای که درست می کردند اینجا هم هست دیگر. این همین است.

سؤال:

پاسخ: آقای هاشمی اشکال نکرده است. یعنی آقای صدر که آن را مطرح کرده است اشکال هم درست است ما هم قبول کردیم آن اشکال را ولی خواستم بگویم روح آن اشکال همان اشکال عام است. یعنی این علم اجمالی همان علم اجمالی اولیه است. علم اجمالی دیگری نیست. همان علم اجمالی هست که خلاصه یک مقداری

سؤال:

پاسخ: در واقع نه به شرط شیء و لا به شرط نیست. در واقع ما واجب تخییری از دو تا امر تخییری تشکیل می شود. یکی از این امر های تخییری اش یعنی مجموع اینها واجب تخییری است. واجب تخییری این است که اگر عتق نبود صوم را بیاور اگر صوم نبود عتق را بیاور. این که اگر صوم نبود عتق را بیاور در ضمن واجب تعیینی است. یعنی اگر عتق واجب باشد می گوید چه صوم را بیاوری چه نیاوری عتق را بیاور.

سؤال:

پاسخ: نه معنای اینکه عتق واجب تعیینی است این است دیگر. اگر عتق واجب تعیینی است یعنی چه صوم را بیاوری چه نیاورید باید عتق را بیاورید. بنابراین در فرضی که صوم را شما نیاورده اید باید عتق را بیاورید. یعنی این مطلب در فرض واجب تعیینی بودن موجود است. یعنی اینکه اگر صوم را نیاورید عتق را بیاورید بر فرض واجب تخییری بودن هست مع شیء زائد. آن شیء زائد این است که بر فرضی که صوم را هم بیاورید باید عتق را هم بیاورید. نه فقط بر فرضی که صوم را نیاورید باید عتق را بیاورید. از این جهت بین صوم و عتق یک نوع تضیّقی وجوب تعیینی دارد که وجوب تخییری آن تضیّق را ندارد. درست است. ولی یک امر هم وجوب تخییری دارد. وجوب تخییری فقط این نیست که اگر صوم را نیاورید عتق را بیاورید. دو تا وجوب تخییری است. وجوب تخییری دیگرش این است که اگر عتق هم نیاورید صوم را بیاورید. اینکه اگر عتق را نیاورید صوم را بیاورید این دیگر در واجب تعیینی نیست. قدر متیقن ندارند. همان اشکالی که مرحوم آقا ضیاء مطرح می کردند. روح اشکال همین بود آقای صدر که توضیح میدادند حالا من خواستم یک قدری با بیان دیگری بیان آقا ضیا را توضیح دهم که این روح قضیه این است. در واقع واجب تخییری دو تا تخییر دارد. یک تخییر آن در ضمن واجب تعیینی هست یک صورت تخییری اش در ضمن واجب تعیینی نیست. این باعث می شود این دو تا قدر متیقن نداشته باشند.

سؤال:

پاسخ: عدل دیگر که بگوییم که در واقع یک وجوب یعنی دو وجوب مشروط ما باید در نظر بگیریم. یکی از این وجوب های مشروط با تعیینی با هم دیگر یکی هستند ولی یک وجوب مشروط دیگر هم داریم که این وجوب مشروط دیگر بر فرض واجب تعیینی بودن عتق دیگر آن وجوب ندارد و همان باعث می شود آن علم اجمالی را ایجاد کند. بنابراین اینکه ما البته کلام آقای هاشمی یک نقطه صحیح دارد آن نقطه صحیح نقطه ای است که چیزی که به عهده انسان می آید محکی احدهما هست نه عنوان احدهما. این مطلبش درست است و این اشکالی به اقای صدر هست که ما هم در بحث های قبلی اشاره می کردیم که آن که به عهده می اید محکی است نه حاکی. این مقدار در کلام آقای هاشمی درست است ولی ایشان از این می خواهند پل بزنند انحلال حقیقی درست کنند. این را مقدمه برای انحلال حقیقی قرار بدهند. از آن به بعدش درست نیست. ولی اصل این مطلب که ان الذی یدخل فی العهده لیس هو المفهوم بما هو مفهوم بل هو حاکی عن الخارج این مقدمه اش کاملا درست است. بعد بحث این است که حالا که محکی شد ایشان می خواهند انحلال حقیقی در بیاید نه انحلال حقیقی دیگر در نمی آید. حالا که رفتیم به محکی هم مراجعه کردیم انحلال حقیقی در نمی آید اشکالش هم اشکال خلط بین عنوان احدهما و واقع احدهما نیست که آقای صدر مطرح کرده است. این در واقع بازگشت می کند وقتی ما به عالم واقع مراجعه کردیم عالم واقع این وجه تخییر عقلی بازگشت می کند به دو تا وجوب تخییری. دو تا وجوب مشروط. آقای حائری در آن بحث وجوب تخییری حقیقت وجوب تخییری به این نکته توجه داده اند که بین اینکه ما جامع را واجب بدانیم یا اینکه دو وجوب تخییری قائل شویم فرقی نیست. دو تا مشروط اینها یکی هستند حقیقتش یکی هستند توضیحاتی می دهند من وارد نمی شود بعضی جاهای آن توضیحات نیاز به مکمل هایی دارد اصل مطلب ایشان درست است ما می خواهیم بگوییم اینها با هم یکی هستند. نکته ای اینجا بگویم که از کلام آقای هاشمی استفاده می شود که بین اینکه عنوان احدهما یک جامع ماهوی باشد یا یک جامع رمزی باشد فرق است. کأنّه چون جامع ماهوی نیست جامع رمزی است این انحلال حقیقی درست می شود تعبیرش این است

فإذا ضممنا إلى ذلك ان عنوان أحدهما من‏ العناوين‏ الرمزية المحضة أي التي لا تتحمل مفهوما ماهويا خاصا

این کأنّه دخالت دارد در این بحث. این دخالتی در این بحث ندارد. اصل مطلبش درست نیست که آن نتیجه گیری هایی که ایشان می خواهد بکند. ولی اگر نتیجه گیری درست باشد خب حالا فرض کنید که شما این عنوان را هم یک عنوان ماهوی در نظر گرفتید. می شود تخییر عقلی دیگر. می شود مثل تخییر عقلی ای که عرض کنم آن هم تخییر عقلی جنس و فصل. ایشان قبول کردند تخییر عقلی جنس و فصل انحلال حقیقی است. این این بحث را این مقدمه را این وسط آوردن یعنی چه؟ اصل مطلب این است که حالا چه تخییر عقلی در جامع ماهوی هم عین همین اشکالی که مرحوم اقا ضیا مطرح کرده اند در جامع حقیقی هم هست. یعنی اگر این را هم بازگشت به جامع حقیقی بدهیم یعنی این را می خواهم بگویم که مرحوم آقای صدر در بحث تخییر عقلی که به نحو جنس و فصل باشد اشکال مرحوم اقا ضیا را طرح نکرده اند. در حالی که این اشکال مرحوم آقا ضیا در آنجا هم می آید. توضیح و ذلک ببینید فرض کنید یک دلیل گفته است که اکرم الانسان. ما نمی دانیم وجوب اکرام انسان واجب است یا اکرام حیوان واجب است. که انسان هم داخل در همان حیوان است. اینهامی گویند اکرام حیوان قدر متیقن است اینکه علاوه بر اکرام حیوان اکرام انسان هم واجب باشد این مشکوک است. ولی همان اشکال مرحوم اقا ضیا اینجا هم می آید. ببینید اینکه ما می گوییم اکرام حیوان واجب است یعنی اگر انسان را اکرام نکردی حیوان هایی که انسان نیستند اکرام نکردی حیوان غیرانسان را اکرام کن. یعنی اکرم الحیوان بازگشت به دو واجب مشروط می کند. یعنی اگر انسان را اکرام نکردی حیوان غیر انسان را اکرام کن. اگر حیوان غیر انسان را اکرام نکردی حیوان انسان را اکرام کن. بنا بر اینکه اکرام انسان واجب باشد اگر شما انسان را اکرام نکردی دیگر حیوان غیرانسان را لازم نیست اکرام کنید. همان بحثی که اینها هر کدامشان نقطه اختصاصی دارند که دیگری ندارد اینجا هم دقیقا همان بیان مرحوم آقا ضیاء می آید. یعنی عین همان بیان مرحوم آقا ضیاء در تخییر شرعی که فرمودند در تخییر عقلی هم می آید. آقای صدر اینجا انحلال حقیقی را پذیرفته است در حالی که نباید بپذیرد و هیچ فرقی بین اینها نیست.

سؤال:

پاسخ: نه ببینید نکته دقیقی که در این بحث هست امر به جمع بین اینها نیست. دو تا است ولی دو تایی است که امتثالش به این است که یکی از این دو تا باید بیاید. حقیقتش همین است غیر از این چیزی نیست. یعنی ببینید معنای مشروط آقای حائری نکته ای را متذکر می شوند که من حالا آن را عرض می کنم. دقت هایی دارد که من از آنها میگذرم ولی اصل مطلب ایشان را عرض می کنم. ایشان می گوید معنای واجب مشروط این است یعنی جامع بین عدم شرط و وجوب جزا بر فرد شرط واجب است. اگر شارع به من می گوید که اگر گرسنه شدی غذا بخور. این یعنی مطلوب شارع این است که یا اصلا گرسنه نشوی یا بر فرض گرسنه شدن غذا بخوری. مطلوب این واجب مشروط به جامع بین عدم شرط و تحقق جزاء بر فرض شرط بر می گردد. ما وقتی می گوییم که اگر شما مثلا در واجب تخییری اگر شما عتق را انجام ندادید صوم را انجام بده. یعنی یا عدم العتق تحقق پیدا نکند یعنی عتق تحقق پیدا کند یا بر فرض تحقق عدم العتق صوم تحقق پیدا کند. یعنی جامع بین عتق و صوم مطلوب است.

سؤال

پاسخ: بحث سر این است که حکمی که به وجوب امتثال هست یعنی چیزی که محقق خارجی هر دو است یکی است. یعنی شما

عدم شرط یکی و تحقق جزای دیگری با عدم شرط آن یکی و تحقق جزای دیگری هر دو می شوند احدهما

باز هم شارع به احدهما امر می کند. واجب مشروط هم معنایش همین است. بحث سر این است که حقیقت واجب مشروط هم همین احدهما است. چون واجب مشروط است یعنی اگر آن شرط نبود این جزا را محقق کن یعنی یا شرط را محقق نکن که عدمی است یعنی باز هم بازگشت به صرف الوجود احدهما می کند. این را رویش دقت کنید این نکته را هم توجه فرمایید که این شرط شرط الوجوب است نه شرط الواجب. یک موقعی شارع می گوید روی هر یک از اینها دست می گذاریم می گوید من را به عنوان اولین فرد بیاور عتق می گوید من را بیاور آن را نیاور. یک موقعی این است آن هم می گوید من را بیاور آن را نیاور. اگر این باشد یعنی امر به هر دو شده است. امر می شود که هر دو را باید محقق کنید. ولی این نیست در واقع می گوید که اگر آن را نیاوردی من را بیاور. یعنی یا آن را بیاور یا من را بیاور. آن یکی هم می گوید اگر آن را نیاوردی من را بیاور یعنی یا آن را بیاور یا من را بیاور. یعنی هر دو اینها بازگشت می کند به اینکه یا آن را بیاور یا من را بیاور. یعنی مفاد هر دو قضیه شرطیه یکی است. اینکه ما می بینیم وجدانا دو تا اینجا در نمی آید این است که این دو قضیه شرطیه مفادشان مختلف نیست. یعنی اصل چیزی که اینجا نکته ای که وجود دارد این است. که اینها دو واجب است ولو اسما دو واجب مشروط است واقعیتشان اینها بازگشت می کنند به اینکه احدهما را می خواهیم در خارج محقق کنیم. خب بنابراین من بحث را جمع کنم آن این است که

سؤال:

پاسخ: یعنی آن چیزی که این عنوان از آن حکایت می کند. چیزی که بعضی از عنوان ها عنوان های تفصیلی هستند. بگذارید من حالا یک توضیح دیگری هم اینجا عرض کنم. ببینید گاهی اوقات در اینجا بد نیست این را هم اشاره کنم گاهی اوقات احدهما یک عنوانی هست که هیچ تحققی ندارد مگر در عالم ذهن. احدهما که متعلّق علم اجمالی هست. من نمی دانم این ظرف نجس است یا آن ظرف نجس است. ذهن انسان چون به عالم خارج دسترسی ندارد یک مفهوم درست می کند مفهوم احدهما. این مفهوم احدهما اشاره تردیدیه دارد. تردید در ذاتش هست. ما این را مکرر خب در بحث علم اجمالی عرض کرده ایم. صورت ذهنیه علم اجمالی صورت مردده است. این صورت مردده نحوه حکایتش هم تردیدیه است. در ذات این صورت تردید افتاده است. خب این که شما در نظر می گیرید محکی آن مصداق هست ولی این مصداق یا این مصداق مشخص نیست. چون این مفهوم یک مفهومی هست که در ذات آن تردید خوابیده است یعنی اگر هم واقعا این نجس باشد من از نجاست این شیء بما هو شیء معین حکایت نکردم. این طور نیست که

خب این در جایی که به نحو علم اجمالی باشد. واجب تخییری این نیست. واجب تخییری چیزی هست که اختیار آن دست من است. من می توانم این را موجود کنم این بشود مصداق واجب تخییری. می توانم این را موجود کنم این بشود مصداق واجب تخییری. اختیارش دست من است. محکی یعنی مصداق ولی گاهی اوقات مصداقی است که مردد است مردد است یعنی اینکه در عالم خارج که مصداق مردد نداریم این مردد بودن به اعتباری است که حکایت حکایت تردیده است. گاهی اوقات نه مصداق معیّن است یعنی چیزی که شارع می خواهد ایجاد شود یک شیئی است که در طول اختیار من تعیّن دارد. قبل از اختیار من تعیّن ندارد ولی با اختیار من تعیّن پیدا می کند. اگر شما این را محقق کردید این می شود مصداق مطلوب. اگر این را محقق کردید این می شود مصداق محبوب ولی این طور نیست که این که شد مصداق محبوب این دیگر نمی توانسته است که مصداق محبوب شود. می توانستم آن را مصداق محبوب قرار دهم می توانستم آن را مصداق محبوب قرار بدهم.

سؤال:

پاسخ: نه نه هر دو احدهما نیستند یکی شان هست. نکته ای که می خواهم بگویم ولو صرف الوجود اینها است به نحوی که یکی باید باشد هر دو نباید باشد. یعنی به این نحو این یک مفهوم خاصی است. و روی همین جاها من عرض کردم که در جلسه قبل که توضیح می دادم ما یک جامع داریم جامعی که هم در ضمن این است هم در ضمن این فرد. حالا جامع حقیقی را شما در نظر بگیرید من وقتی می گویم اکرم الانسان. این آقا انسان است این اقا هم انسان است. آیا مطلوب شارع این است که هر دو اکرام الانسان تحقق پیدا کند؟ نه اگر هر دو اکرام الانسان مطلوب باشد باید من دو بار امتثال کنم. صرف الوجود جامع است. جامع دوگونه می تواند ملاحظه شود. جامع آن وجود صاری اش می تواند ملاحظه شود یک موقعی صرف الوجود جامع در عالم خارج قبل از موجود شدن تحقق ندارد. با وجود محقق می شود یعنی این جامع هایی هستند که تعین آنها به وجود است. در حالی که آن های دیگر تعینش به وجود نیست. ببینید اینجا یک انسانی در ضمن این فرد است یک انسانی در ضمن این فرد است چه انسان موجود باشد چه نباشد انسان است. تعیّنش به جود نیست تعیّنش قبل از وجود است ولی صرف الوجود چیزی است که تعیّن آن به وجود است و در رتبه قبل از وجود اصلا تعیّن ندارد. این یک

سؤال:

پاسخ: بر هر دو صادق نیست. در طول اراده من در واقع یک معنایی هست من می خواهم بگویم یکی از اینها را خارجیت

سؤال:

پاسخ: حالا چطوری می خواهید شما این را تصویر کنید بهرحال بعضی از اینها مفاهیمی هست که هر چه بیشتر توضیح دهیم سختر می شود. درک ابتدایی وجدانی ای که ما داریم اگر بخواهیم یک مقداری باز کنیم سخت تر می شود. این طور نیست که در اندماج قضیه افزوده می شود. یعنی یک سری مفاهیمی داریم ذهن انسان معنای صرف الجود این است که شارع یعنی ببینید شارع نگاه می کند می بیند ظرف خارج هیچ یک از این افراد را ندارد. می خواهد یکی از اینها برود در عالم خارج. هر کدام از اینها رفت خارج آن چیز شارع را محقق کرده است. مطلوب شارع را محقق کرده است. هیچ وقت نمی تواند هر دو با هم برود. یعنی هر دو چون فرض این است که بهرحال حالا یک ریزه کاری هایی دارد که من با حذف بعضی از ریزه کاری ها ما در واقع حالا چه مفهوم مفهوم ماهوی باشد جامع جامع ماهوی باشد چه جامع، جامع رمزی محضه باشد به تعبیر آقای هاشمی. هر کدام از این

آن که مطلوب هست صرف الوجود است و صرف الوجود در هر دو اینها با واجب مشروط یکی است. روحش یکی است. صرف الوجود یعنی اگر آن نیست این باید باشد. اگر این نیست آن باید باشد. من به طور کلی می خواهم بگویم بین مبنای رجوع تخییر شرعی به تخییر عقلی با مبنای اینکه وجوب تخییر شرعی یعنی وجوبات مشروط روحا تفاوتی نیست. و احکامشان هم یکی است. اینها را نمی شود از هم دیگر تفکیک کرد. این محصّل عرض ما. حالا مبنای چهارم مبنایی هست که مرحوم اقا ضیا دارند که فردا انشاء الله صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد